

# عقاید اسپنسر در تعلیم و تربیت

نگارش و اقتباس روح‌الله خالقی

«هربرت اسپنسر ۱» یکی از بزرگترین فلاسفه قرن نوزدهم انگلیس است که بسال ۱۸۲۰ میلادی در شهر «دربی ۲» متولد شده و در سال ۱۹۰۳ وفات کرده است. اساس فلسفه او بر قانون تکامل و تحول قرار گرفته و این موضوع را در قسمت‌های مختلف فلسفه خود از قبیل معرفت‌النفس و علم‌الحیات و علم‌اجتماع و اخلاق و تعلیم و تربیت وارد کرده است. بعقیده اسپنسر هر یک از آثار طبیعت دارای تاریخ و سرگذشتی است و قانون دائمی که سبب نمو و پرورش عالم است قانون تکامل است. بنا بر این عالم حیاتی بتدریج تکمیل شده و قوای انسانی و عقلانی انسانی یک‌دوره طویل‌تجول را بيمونه تابصورت امروزی در آمده است. همچنین اجتماعات بشری در ابتدا بسیار محدود بوده و رفته رفته کیفیت آن تغییر کرده و کامل‌تر شده است. قوای اخلاقی بشر نیز مطابق قانون تکامل کم‌کم ترقی کرده چنانکه انسان از خود پرستی و خودکامی بنوع پرستی و دیگرکامی رسیده و با خواهد رسید. اما مسئله تعلیم و تربیت که موضوع این مقاله است یکی از مباحثی است که علما و دانشمندان مختلف راجع بآن عقایدی اظهار داشته‌اند و در حقیقت نظریات اسپنسر امروز بیشتر طرفدار دارد و شالودۀ تربیت امریکاییست.

اسپنسر درین خصوص کتابی دارد که اگر بترجمۀ آن میبادرت شود بیفایده نیست ولی چو نقل تمام مطالب آن کتاب باعث طول کلام ویشود نگارنده خلاصه‌ای از عقاید تربیتی این فیلسوف را درین محل بیان میکند.

۱- مؤلف این کتاب از خوانندگان سؤال میکند که «مفیدترین معرفت کدامست؟» و سپس بیاناتی درین زمینه کرده و در آخر فصل سؤال خود را جواب می‌دهد. اینک شمه‌ای از گفته‌های او نقل میشود:

اگر در عادات و رسوم ملل مختلف دقت کنیم می‌بینیم که اغلب مردم از لباس زیبائی ظاهری و تجمل آنرا در نظر دارند نه راحت و آسایش را. همچنین در تعلیم و تربیت هم بمسائل اساسی کمتر متوجه هستند. چنانکه در مدارس یونان قدیم فقط شعر و موسیقی و معانی و بیان درس می‌دادند و از سقراط بعد تعلیم فلسفه هم معمول شد. اما از تدریس فلسفه فقط متوجه جنبۀ علمی آن بودند و از آنچه که در زندگانی عملی انسان مورد حاجت است چشم‌پوشی میکردند. همین عیب در مدارس امروزی هم هست و مسائلی را بر حافظه دانش‌آموزان بار میکنند که مفید فایده نیست و یا شاید برای عده بسیار محدودی لازم باشد. از طرف دیگر طرز تعلیم متکی بر تقلید بوده و علاقه بگذشته‌مسائلی را در پروگرام مدارس وارد کرده که طرف احتیاج مردم امروزی نیست. یکی از تصانیف قدیم انگلیسی حاوی نکته جالبی است: «اگر ما را یقین بود که روزهای عمر ما طولانی است و امیدوار بودیم که هزار سال دیگر

۱- Herbert Spencer

۲- Derby

زندگانی ما بطول میانجامید بسیار مطالب سودمندی که از محیط تصور ما هم خارج است میتوانستیم بیاموزیم»

اما شك نیست که زندگانی ما بسیار کوتاه است و روز های عمر ما هم بزودی سپری میشود و ما را مجال فرا گرفتن چیز هایی که مورد احتیاج ما نیست نخواهد بود. اکنون باید بگوئیم که مقصود از تعلیم و تربیت چیست و چه مسائلی از وسائل زندگی ماست که باید فراگیریم و بهتر است که این مسائل را بصورت سؤال ذکر کنیم:

- ۱- در تمام حالات حیات باید چه روشی اختیار کرد؟
- ۲- وظیفه ما نسبت بخود چیست؟
- ۳- چگونه باید قوای نفسانی خود را راهنمایی و تربیت کنیم؟
- ۴- کارهای خود را چگونه باید اداره نماییم؟
- ۵- طریق اداره خانواده چیست؟
- ۶- وظایف اداری و مملکتی خود را چگونه باید انجام دهیم؟
- ۷- سرچشمه های سعادت را که طبیعت دردسترس ما گذارده چگونه باید مورد استفاده قرار داد؟

۸- چگونه میتوان تمام قوای خود را طوری بکار اندازیم که باعث سعادت خود و نیکبختی دیگران شویم؟

۹- عاقبت چگونه می توان یک زندگانی کاملی برای خود تشکیل دهیم؟ اینک ملاحظه کنیم که مدارس ما کدام یک از این مسائل را به محصلین خود آموخته اند. - ؟!

باری در تعلیم و تربیت دو مقصود را باید در نظر داشت: یکی اینکه هر علم قوای دماغی را ورزیده کند. دیگر اینکه سبب هدایت اعمال و افعال ما باشد و اگر این دو نتیجه حاصل شد می توان گفت که تحصیل علوم ما را برای یک زندگانی کامل و عملی حاضر میسازد. پس در حقیقت تعلیم و تربیت عاقلانه و صحیح نتیجه گرفتن از دو منظور فوق است نه پرورش قوه حافظه و آموختن مسائلی که در زندگانی امروز طرف احتیاج ما نیست.

در تعلیم و تربیت چنانکه از قدیم گفته اند از همه مهم تر پرورش اطفال است زیرا همین کودکان خورد سال امروز که با نظر بی اعتنائی به آنها میگردیم پدران و مادران فردا هستند حال که تربیت اطفال از وظایف حتمی ما است باید ببینیم مربی کیست آیا همه کس میتواند معلم و مربی باشد یا این شغل مشکل و پر مسئولیت باید بر عهده متخصصین گذارده شود.

راستی جای تعجب است: اگر تاجری بدون اینکه بدقت داری و حساب آشنا باشد وارد تجارت شود ما او را آدم نادانی میدانیم. اگر جراحی بدون آشنائی با ساختمان بدن انسان دست بکار جراحی شود از جرأت و جسارت او تعجب میکنیم و بر حال مریض بیچاره ای که جان خود را تسلیم آزمایش او کرده متأسف میشویم.

اما پدران و مادران و مربیانی که بدون دانستن اصول تربیت یا بدون اینکه لا اقل بدانند تربیت کار دشواری است این وظیفه مهم را بر عهده می گیرند بنظر بی اعتنائی میگردیم. دختر کوچکی که الان در گهواره خوابیده و ما با کمال محبت با او نگاه میکنیم و از بی خبری و

بی خیالی او خرسندیم بزودی بزرگ می شود و مدرسه بیرون و سالیان دراز وقت خود را صرف خواندن داستانها و مطالب غیر ضروری میکنند ولی هرگز باو نمی گویند « مادر کیست و مسئولیتش چیست ! »

پس معلمین و مربیان باید بمعرفت النفس آشنا باشند زیرا معلمی که میخواهد طفل را تربیت کند باید از کیفیت روحی او آگاه باشد تا بتواند راه علاجی برای عیوب اخلاقی او پیدا کند. معلم و مربی باید علاوه بر معرفت النفس بعلم و وظائف الاعضاء آشنا باشد. اما مقصود ما این نیست که هر مربی و هر پدر و مادری باید درین علوم متخصص باشد زیرا درین صورت کار تعلیم و تربیت بقدری دشوار میشود که شاید ما را از نتیجه منظور بازدارد ولی منظور اینست که هر کس شغل تربیت را بعهده می گیرد باید راه تربیت صحیح را تشخیص دهد و در نتیجه همین نادانی هاست که بسا پدران و مادران با دست خود سبب هلاکت اولاد عزیز خود شده و این نیست مگر در نتیجه جهالت آنها.

یکی از مباحثی را که اسپنسر مورد گفتگو قرار می دهد موضوع تدریس تاریخ است و میگوید این مجموعه اسامی و سنوات و وقایع و حوادث و جنگها و ستیزه ها و صلح های بشر را که ما با اسم تاریخ در مدارس خود تدریس میکنیم در کدام يك از دوره های زندگانی ما مفید فایده است. زیرا چون در قدیم سلاطین اهمیت داشتند تنها بحث تاریخ نویس راجع بوقایع زندگانی و کار های آنهاست و مورخین بیشتر بد کر وقایع جنگها و شورشها پرداخته و راجع باخلاق و آداب اجتماعی کمتر چیزی نوشته اند در صورتیکه باید تاریخ گذشته را بیشتر ازین نظر مطالعه کرد. پس باید فهمید علت ترقی و تفزل ملل چه بوده و چه اسبابی موجب اهمیت و شوکت و قدرت يك حکومت یا وسیله انحطاط و اضعاف ملاتی دیگر شده است. همچنین باید مورخ راجع بعادات و آداب و صنایع و علوم و تاثیر آنها در یکدیگر مفصل تر از وقایع و حوادث تاریخی صحبت کند. پس در حقیقت اسپنسر بفلسفه تاریخ اهمیت می دهد و شك نیست که تاثیر آن در اذهان بیشتر است. بعقیده اسپنسر کلید تاریخ نویسی علم است زیرا بدون مراجعه بقوانین عمومی علم الحیات و معرفت النفس نمی توان قضایای تاریخی و اجتماعی را حل کرد چه اجتماع از افراد تشکیل میابد و بدون مطالعه در افکار افراد نمی توان در قضایای اجتماعی قضاوت کرد و راه منحرف کردن هر جامعه بوسیله تغییر در افکار و اخلاق آنست. بالجمله برای پی بردن بافکار افراد و تغییر رابطه های فکری مردم باید بقوانین علمی آشنا بود.

از نظر تعلیم و تربیت باید بدانیم که ساعات بیکاری خود را چگونه صرف کنیم و بعقیده اسپنسر بهترین تفریح بشر صنایع ظریفه است. در حقیقت می توان گفت که زندگانی انسان بدون نقاشی و حجاری و معماری و موسیقی و شعر بی لذت است و حتی این صنایع در آئینه بیش از گذشته جالب توجه شده و سبب تفریح دماغ بشر میگردد.

صنایع ظریفه برجسته ترین آثار تمدن است و نباید بانها بی اعتنا بود. صنایع کامل دارای مبانی علمی هستند. مثلا مجسمه ساز باید از تشریح بدن انسان و حیوان آگاه باشد و اصول قواعد مکانیک را هم بداند زیرا مجسمه سازی که از قانون تعادل بی خبر باشد مجسمه اش بر پا نمی ایستد. در نقاشی اصول علم مناظر و مرایا اهمیت دارد و نقاش باید شباهت تام را با طبیعت در نظر گیرد و گرنه مثل نقاش های چینی صورت های بی تناسب میکشد. در موسیقی نیز قواعد

علمی دخالت دارد. گذشته از اینکه تناسب اصوات از روی قواعد ریاضی است و علم آرمنی<sup>۱</sup> بر همین پایه بنا شده است. همچنین آهنگها و فرودهای آخر جملات موسیقی باید مطابق قوانین علمی و تناسب طبیعی باشد تا سبب حظ سامعه گردد.

همچنین در شعر هم پایه اصلی وزن است و وزن هم يك قانون علمی است. چنانکه اگر در وزن شعر نقصی پیدا شود لطف و زیبایی شعر از بین میرود.

پس گذشته از اینکه صنعتگر باید بقواعد علمی و صنعتی آشنا باشد باید بتواند روحیات مردم را تشخیص دهد و وسیله ای بدست آورد که آثار صنعتیش در قلب مردم نهوذ داشته باشد. زیرا اشتیاقی که يك نفر در گوش دادن يك قطعه موسیقی یا شعر نشان می دهد در نتیجه تحریك قوای منفعله و احساسات اوست و قوای منفعله هم در نتیجه تعقل حاصل میشود پس صنعتگر باید بمعرفت النفس آشنا باشد تا بتواند بروحیات و کیفیات مردم بخوبی پی برد و چنین صنعتگریست که مورد تقدیس جامعه شده و بزودی از قریحه صنعتی خود استفاده خواهد کرد. اما شك نیست که فقط با دانستن قواعد و قوانین نمی توان صنعتگر شد بلکه شاعر و موسیقی دان و هر صنعتگری بالفطره باید دارای قریحه و استعداد ذاتی باشد و تنها از راه تعالیم و تربیت نمیتوان ذوق صنعتی را در هر کس ایجاد کرد. اما نباید گفت از علم تعلیم و تربیت هم کاری نمایا بد بلکه باید صنعتگر بداند ذوق خدا داد و طبیعی خود را چگونه بکار اندازد و این فقط در اثر آشنائی بمعرفت النفس و علم تربیت است.

فوائد علوم بسیار است از جمله اینکه سبب ورزش فکر انسانی است زیرا علوم نظم و ترتیب خاصی در عقل و در اخلاق بشر ایجاد میکنند چه قضاوت در امور وقتی صحیح است که رابطه های فکری انسان منظم و مرتب باشد. علوم ما را عادت می دهد که بتوانیم از معلومات بمجهولات پی بریم و بوسیله چند قضیه بدیهی ثابت شده کفایت غیر معلومی را کشف کنیم و آنها را بمورد ملاحظه و تجربه گذاریم و این خود يك نوع ورزش دعاغی است.

اینهمه که در مدارس بتعلیم زبان های خارجی اهمیت می دهند بی فایده است؟ زیرا بوسیله آموختن زبان حس کنجکاوی در ما ایجاد نمی شود. مثلاً لغتی را نمی دانیم و آن را در کتاب لغت پیدا میکنیم. با اینکه نمی دانیم فعلی را چگونه استعمال کنیم در کتاب دستور زبان قانون آنرا میاموزیم بدون اینکه دلیلی هم برای علت استعمال خاص آن در دست داشته باشیم. در صورتیکه آموختن علوم اینطور نیست زیرا هر مسئله مجهولی بدلیل ثابت می شود و بعد در موقع تجربه با

۱- آرمنی Harmonie علم توافقات و تناسب مابین اصوات موسیقی است و این موضوع در موسیقی ما تا چندی قبل وجود نداشت و هنوز هم در موسیقی توده ملت وارد نشده ولی بنای این علم در قرن نهم میلادی گذاشته شده و در مدت یازده قرن تکمیل شده و چیزی که سبب تعجب اروپائیهاست اینکه ملل مشرق باتمدن قدیمی خود بچنین نکته بر نخورده اند.

۲- مقصود اسپنسر از زبان السنه یونان و لاتن است که در مدارس اروپا از قدیم تدریس می شده ولی برای مملکت مالمته زبانهای خارجی باید تدریس شود زیرا اغلب علوم و فنون هنوز بزبان مادری ما ترجمه نشده و موضوع تدریس زبان عربی و فرانسه و انگلیسی که مورد احتیاج ماست چون از روی اسلوب صحیحی تدریس نمی شود وقت محصلین ما را تلف کرده بدون اینکه عاقبت این السنه را خوب یاد بگیرند.

مشاهدات ما تطبیق می‌گردد و طالب علم هرگز موضوعی را بدون ذکر دلیل و برهان و حتی از معلم خود هم نمی‌پذیرد و قائم نمی‌شود. بنابراین تحصیل علوم شخصیت محصل را پرورش می‌دهد و در نتیجه آشنائی و ممارست در علوم حس استقلال که خود یک نتیجه اخلاقیست در ما تولید می‌گردد. همچنین علوم استقامت و صداقت ما را زیاد میکند. وقتی عالمی با کمال اشتیاق در آزمایشگاه خود بتجربه و عمل مشغول است و شب و روز خود را برای کشف یک مسئله علمی صرف میکند بدون شك قوه استقامت و پایداری و بردباری او زیاد می‌شود و پس از آنکه بکشف قضیه ای نائل آمد و از علم نتیجه مثبت گرفت نسبت بعلم و قوانین علمی خوشبین می‌شود و بعلم خود اعتقاد و اعتماد پیدا میکند و حس صداقت و اشتیاق او هم برانگیخته می‌گردد.

نتیجه دیگر علوم اینست که ما هرگز یابند خرافات و موهومات نمی‌شویم و ما بحقیقت دین و مذهب اعتقاد کامل پیدا میکنیم. « پروفیسور هاگسلی<sup>۱</sup> » گوید که علم و مذهب « دو خواهر همزادند که هرگز نمی‌توانند از هم جدا شوند. علم هرچه « بحقیقت نزدیک باشد زودتر ترقی میکند و پایه مذهب اگر بر علم بنا شود « دوام میابد. آثاری که فلاسفه بزرگ از خود بیادگار گذارده اند بواسطه « روح قوی و خارق العاده ای بوده است که در اثر داشتن مذهب صاحب آن « شده‌اند و آنچه در آنها قابل ستایش و تمجید است همان قوه صبر و استقامت « و عشق و سادگی و فداکاری آنهاست و این مزایای اخلاقی آنها بمراتب « از قوانین منطقی که در کتب خود بکار برده اند عالیتر است «

بعضی تصور میکنند که علم سبب بی‌دینی است در صورتیکه قضیه اغلب بعکس است زیرا اعتقادات مذهبی شخص عالم فقط از روی تقلید و یا ظاهری نیست. دعا و نماز یک نفر عالم چند کلمه ای نیست که عادت زبان او شده باشد بلکه نوائی است که از فکر و قلبش خارج میشود و اعمال او نماینده اعتقادات مذهبی اوست.

ازین گذشته فقط علم است که می‌تواند ما را از کیفیت وجود و روابط عالم و رموز هستی آگاه کند. علم در عین اینکه دانستنی‌ها را بما می‌آموزد ما را از ورود در محیطی که ورای فکر ماست منع میکند در صورتیکه آدم موهوم پرست تصور میکند بحل همه چیز نائل شده و بهمین جهت حس تکبر و نخوت او زیاد می‌شود.

این نکته را نیز باید متوجه بود کسی نیستکه قضایای ریاضی را خوب حل کند و یا در آزمایشگاه خود عناصر را تجزیه و ترکیب نماید بلکه عالم بکسی گفته می‌شود که در طلب و جستجوی حقیقت عالی و مطلق بماند. عالم حقیقی زندگی و طبیعت و فکر را تظاهرات قوه قادره قاهره کلیه می‌داند. پس تحصیل علوم که ما را باین درجه می‌رساند با آموختن اصطلاحات زبان و کتابهای لغت و سایر مطالب بی‌موردی که از قدیم در پروگرام مدارس مانده و کسی را جرأت حذف آنها نیست از زمین تا آسمان فرق و اختلاف دارد. بنابراین در جواب سئوال خود که گفتیم: « مفیدترین معرفت کدامست؟ » باید بگوئیم « مهمترین و مفیدترین معرفت تحصیل علم است ».

**۴- تربیت عقلانی -** افراد مطیع پیشوای خود بودند و هر چه می گفت بدون چون و چرا می پذیرفتند یا پند و نصیحت اخلاقی این جمله بود: «**اعتقاد پیدا کنید و سؤال نکنید**» مردم هم در لوای همین نصایح بدون استقلال و فاقد شخصیت بار می آمدند . اما امروز عالم تجربه و مشاهده و سؤال و پرسش است و چیزی را بی دلیل یا تبعیدی نمی توان پذیرفت. پس باید خواهی نخواهی طرز تربیت هم تغییر کند.

امروز باید تعلیم و تربیت صحیح از روی قوانین طبیعی و تجربی باشد . تعلیم اطفال باید اغلب شفاهی باشد و با امثله طبیعی عملی گردد . بمحفوظات نباید زیاد اهمیت داد بلکه باید قوه مشاهده و دقت اطفال را پرورش داد .

همانطور که تکامل عبارت است از حرکت از بساطت به ترکیب! همانطور هم ذهن اطفال در ابتدا ساده است و بعد قوای دماغی کامل می شود پس در تعلیم هم باید اول مطالب را بطور ساده و طبیعی یاد داد و پس از آنکه رشد قوای ذهنی کامل شد مسائل مهمتر را می توان بردماغ اطفال تحمیل کرد تا قوای ذهنی و عقلانی طفل بطور طبیعی پرورش کند .

چنانکه گفتیم تربیت باید طبیعی باشد . طفل کوچک را بدون اینکه تعلم دهیم حواسش بواسطه محاذات با اشیاء ترقی میکند و خود در نتیجه مجاورت و معاشرت حرف زدن را فرامی گیرد و آداب اقوام و اقربای خود را تقلید میکند . پس نباید زیاد باصطلاح معروف « سربسر » اطفال گذاشت بلکه باید آنها را در جریان طبیعت گذارد تا بتدریج قوای عقلانی آنها نمو کند تنها کاریکه وظیفه ماست اینست که بوسائلی آنها را درجاده تحصیل و آموختن علم وارد کنیم. مثلاً طفلی روی زانوی شما نشسته است . دست خود را بدون اینکه ببیند روی میز بکشید و باو بگوئید این صدا را گوش کن و باین وسیله حس دقت او را جلب کنید بعد ملاحظه میکنید که او تقلید کرده و در موقعی که مادرش وارد اطاق می شود باو می گوید : « مادر این صدا را گوش کن » . پس ازین مرحله باید اطفال را تحریک کرد که از روی سرمشق های ساده و نمونه های بچگانه نقاشی کنند ولی هیچ قسم قانون و قاعده ای نباید بآنها آموخت باید همه چیز را بطور طبیعی و عملی یاد بگیرند . همچنین قواعد و قوانین ریاضی را هم باید با کمال سهولت و مطابق قوه درک طفل از روی تجربه و عمل آموخت و استعمال کتاب درین موقع بکلی بی فایده است .

پس از آنکه قوه دقت و مشاهده و حتی قوه ابداع و اختراع در طفل نمو کرد و بکار افتاد آنوقت می توان از قواعد و قوانین هم صحبت کرد و او را با کتاب هم آشنا نمود . - بنظر اسپنسر در تعلیم و تربیت باید این سه نکته را در نظر داشت :

۱ - باید طفل را طوری تربیت کرد که خود نمونه یک عالم تمدن

کوچکی باشد .

۲- تعلیم باید ناممکن است طبیعی و خود بخود باشد نه بوسیله دیگران

۱- اسپنسر تکامل را عبارت می داند از حرکت از یک حالت تجانس مبهم بحد تجانس

معین و این عمل بواسطه قانون انتخاب اصلح Survival of the fittest انجام می گیرد .

۲- زان ژاک روسو نویسنده مهم فرانسوی هم معتقد است که تربیت باید طبیعی باشد و

انگلیسها ضرب المثلی دارند می گویند: بگذار معلمت طبیعت باشد (Let nature be your Teacher)

### ۳- تعلیم باید خوش آیند باشد بطوری که طفل از آن لذت برد و بان راغب و شائق گردد.

نکته مهم آنست که اطفال را بکار واداریم و همه چیز را بانها نگوئیم بلکه فقط راهنمای آنها باشیم تا خود بچسبند و مشغول شوند زیرا آنچه را که انسان خود تجسس کرده و کشف نموده هرگز فراموش نمیکند بلکه سبب تشویق و علاقه او هم می گردد. این طرز تعلیم و تربیت قدر و قیمت کار و زحمت را باطفال می آموزد و بانها یاد می دهد که باید کار را برای اینکه کار سبب سعادت است انجام داد نه برای گرفتن جایزه و نه بخاطر میل والدین یا سایرین.

### ۴- تربیت اخلاقی

طفلی دارای صفات نکوهیده اخلاقی گردد تقصیر والدین و محیط تربیت

اوست. مقصود از تربیت پرورش و بار آوردن جوانان نیست که قدرت داشته باشند خانواده ای که خود تشکیل می دهند ترقی داده و اعضاء خانواده خود را صاحب بچه های نیکو گردانند. تنها مقصود این نیست که بتوانند خوب زندگی کنند و خوب کسب مال و ثروت نمایند بلکه باید صفات اخلاقی افراد خانواده و اعضاء اجتماعیکه در آن زیست مینمایند ترقی دهند. بهترین طرز تربیت چنانکه مکرر گفتیم رویه و اسلوب طبیعی است، اطفال باید خودشان تجربه کنند تا خوب را از بد تمیز دهند. موقعیکه اطفال برخلاف میل پدر و مادر سبب بی نظمی خانه یا اطاق یا اثاثیه خود میشوند بعوض اینکه آنها را تنبیه کنید وادارشان نمائید که خود بی نظمی را برطرف کنند. این کار علاوه بر آنکه باعث انزجار و ترس آنها نمیشود سبب می گردد که در زندگانی خود بنظم و ترتیب و نظافت عادت کنند. والدین باید بوسائل مختلف دوصفت مهم اخلاقی اعتماد و محبت را مابین خود و اطفالشان ایجاد نمایند. بنا برین والدین نباید بچه های خود را بترسانند. اغلب اطفال والدین خود را یک نوع دشمن خانگی خود می دانند و این فکر در نتیجه تربیت بد در اطفال رشد میکند و عاقبت وخیم دارد. علت ایجاد این فکر اغلب سوء سیاست و تنبیهات و زجر و شکنجه های سخت پدر و مادر است. اکثر مردم می گویند بدون سیاست و ترس کار تربیت اطفال پیشرفت ندارد و این اشتباه بزرگی است زیرا زجر و سیاست جز آنکه اطفال را انتقام جو و بی غیرت بار آورد نتیجه دیگری ندارد بلکه در اکثر موارد اثر منفی می بخشد. همینقدر که اطفال بمرحله دوم عمر خود رسیدند یعنی از دوازده تجاوز کردند باید آنها را از نتایج و عواقب اعمال و افعال ناپسند و زشت خودشان آگاه کرد و چون درین موقع باز نمی توان نتایج اخلاقی اعمال آنها را برایشان با فرضیه های علمی بیان کرد همینقدر کافیست که عملاً نتیجه عملیات بد آنها را برایشان ثابت کرد.

اسپنسر می گوید سنجیه های اخلاقی باید بتدریج در اطفال پیدا شود زیرا همانطور که بشر بتدریج تکامل یافته تربیت هم باید کم کم ترقی کنند. پس در ابتدای طفولیت بمحض اینکه اطفال کار های خلاف میکنند نباید تعجب کرد و فوراً آنها را منع نمود بلکه باید بتدریج آنها را از عیوب اعمالشان آگاه کرد.

اسپنسر می گوید اطفال را زیاد مطیع احساسات و افکار خود یار نیاورید زیرا پس از آنکه دوره طفولیت سپری شد و جوانان شما وارد دایره اجتماع گردیدند باید خود را اداره کنند و منتظر نباشند در هر امر دشواری کسی دست آنها را بگیرد. آری چنانکه حضرت امیر فرموده است اطفال ما باید برای دوره دیگری تربیت شوند بنابراین نباید مطیع افکار کنونی ما باشند

۵- **قریبیت جسمانی** اسپنسر می گوید اغلب مردم نمی دانند که تربیت جسمانی اطفال و چگونگی تغذیه آنها تا چه حد از نظر تعلیم و تربیت دارای اهمیت است. اطفال بعضی چیزها را از قبیل شیرینی و میوه زیاد دوست دارند و آنها را بچه های خود را ازین چیزها منع میکنند بر حرص اطفال خود میافزایند و هر وقت مجالی بدست آرند و چشم پدر و مادر خود را دور بینند مبالغه کرده مریض می شوند. در تغذیه اطفال دو چیز مهم است: **یکی آنکه اطفال زیاد خوردن عادت نکنند و دیگر آنکه بعکس کم غذا و بی اشتها هم بار نیایند.** غذای اطفال باید تا ممکن است متنوع باشد زیرا هر غذایی شامل مواد مخصوصی است و هر یک ازین مواد يك قسمت از سلولهای بدن طفل را نشو و نما می دهد.

در پوشش اطفال نیز باید دقت کرد. بعضی مردم وقتی اطفال دهاتی را می بینند که لباس کم پوشیده اند همین کار را در شهر می کنند و نتیجه منفی می گیرند زیرا اطفال دهاتی تمام روز را در هوای آزاد و اغلب اوقات در زیر حرارت آفتاب و یا سرما و غیره بسر میبرند ولی طفل شهری اغلب در اطاق است و در زمستان تا حدی وسائل گرم کردن خود را دارد و همچنین وقتی در مدرسه است باز در اطاق نشسته و فکر میکند و درس می خواند و در موقع مطالعه انسان زودتر سرما می خورد.

پس لازم است که پوشش اطفال بخصوص اطفال كوچك بقدر کافی باشد چه بچه ها از بزرگها زودتر در معرض سرما واقع می شوند چنانکه در ممالک سردسیر اطفال بیشتر تافت می شوند. رنگ لباس اطفال باید با بازی های کودکان مناسب باشد. اغلب و الدین که لباسهای مشکی رنگ بر بچه های خود پوشیده و از ترس جرك شدن آنها اطفال خود را از بازی که از لوازم زندگانی طفلانه است بازمی دارند چهار خطب و اشتباه بزرگی می شوند. بك دیوانگی والدین هم اینست که اطفال خود را مانند يك زن یا مرد بزرگ لباس میپوشانند و باصطلاح پسر خود را «**مردك**» و دختر خویش را «**زنك**» میسازند.

لباس اطفال باید مناسب با زندگانی آنها و خیلی راحت باشد بطوریکه مانع حرکات و بازی های آنها نشود.

ممارست در تمرینات و ورزش های بدنی برای دخترها و پسرها هر دو لازمست. بطور کلی بازیهای طبیعی بخصوص برای دخترها بمراتب بهتر از اعمال ورزشی و ژیمناستیک است مدت کار و ورزش نیز هیچکدام نباید خارج از اعتدال و خسته کننده باشد. اگر در پروگرام مدارس دقت کنیم می بینیم که ساعات مطالعه بخصوص برای اطفال در مدارس ابتدایی چندین برابر ساعات بازی و ورزش است و این هم یکی از عیوب پروگرام مدارس است که اسپنسر مورد مطالعه و انتقاد قرار می دهد و می گوید در مدارس ابتدایی بخصوص در سالهای اول و دوم باید تمام دروس بطور بازی و تفریح داده شود و کلاس درس باید بیشتر شبیه بمیدان بازی و محل تجربه و آزمایش باشد.